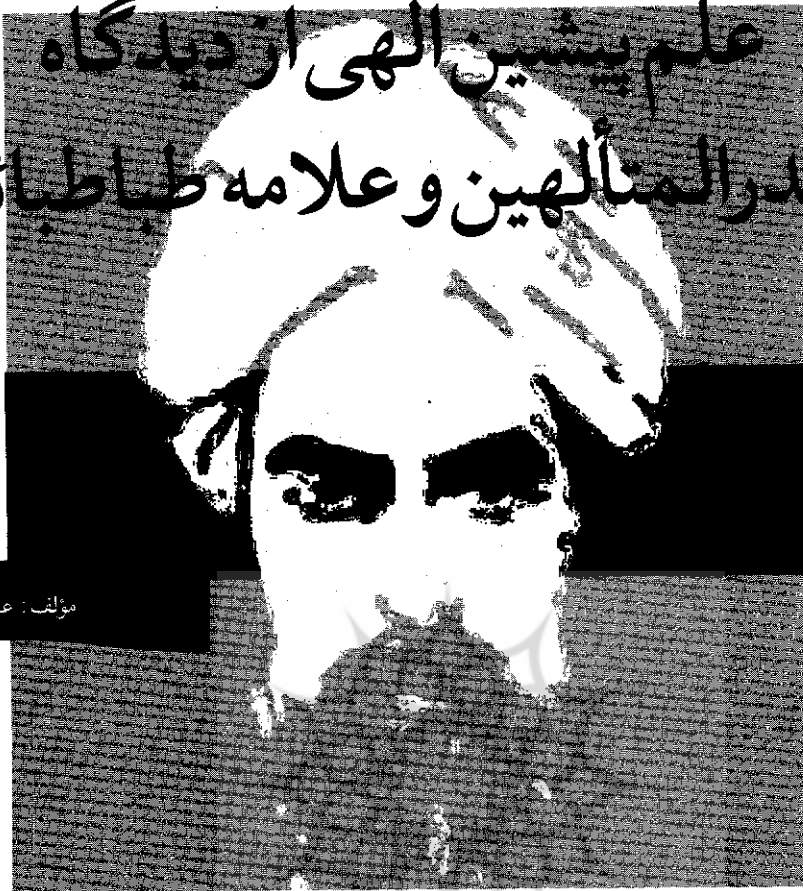


علم پیشین الهی از دیدگاه صدر المتألهین و علامه طباطبائی



مؤلف: علی رضایی

چکیده

یکی از موضوعاتی که مباحث پر دامنه‌ای را در فلسفه‌ی اسلامی به خود اختصاص داده، علم الهی و مخصوصاً علم پیشین خداوند است. از آن جا که علم از مفاهیم «ذات الاضافه» به شمار می‌رود، لذا وجود علم بدون معلوم بدین معناست که گویا علم محقق نشده است. از طرف دیگر، با کثرت معلوم علم نیز متکثر می‌شود. و ملاحظه‌ی این موضوع که آیا علم خدا ذاتی اوست، تبیین چگونگی ارتباط آن با معلومات و به خصوص معلومات متغیر و متعدد، به نحوی که با بساطت و کمال خدا سازگاری داشته و در عین حال، نحوه‌ای تفصیل نیز دارا باشد تا تمام هستی را با همی ویژگی هایش، قبل از ایجاد بدون هیچ گونه خطایی در بر گیرد، موجب شده است، علم پیشین الهی به عنوان یکی از مسائل دشوار مطرح در فلسفه باشد. هر کس نیز قدم در این راه گذاشته، به دشواری آن اعتراف کرده است. نوشتار حاضر در جهت تبیین علم پیشین الهی از دیدگاه صدر المتألهین و علامه طباطبائی تدوین یافته است. در این راستا سعی بر آن بوده است، ضمن تبیین آن‌ها تا حد امکان و اشاره به نکات قوت و ضعف آن‌ها به این سؤال‌ها پاسخ داده شود که: آیا خداوند به عالم ماسوا قبل از ایجاد، عالم است؟ نیز بر فرض ثبوت، آیا چنان علمی عین ذات خداست یا زائد بر آن؟ هم چنین بر فرض تحقق علم پیشین الهی، آیا این علم به نحو حصولی است یا حضوری؟

کلیدواژه: علم قبل از ایجاد، علم بسیط، علم تفصیلی، تشکیک وجود، بسیط الحقیقه

هر چه گویم آن نهی و آن تویی تو نگردی چیزی گم چیزی

هر چه گویم آن نهی و آن تویی تو نگردی چیزی گم چیزی

فصل اخیر انسان که عبارت از ناطق است و بلکه نفس انسانیت، از آن حیث که، مفهوم جوهر، مفهوم قابل، مفهوم جسم طبیعی، مفهوم نامی و مفهوم حساس، تمامی این ها در این نوع انسانی موجود به وجود ناطق اند و بعضی از این مفهومات در نوع دیگری غیر از انسان، موجود به غیر این وجودند. مثلاً، دسته ای از آن ها موجود به یک وجود دیگر در حیوان غیر ناطق اند و از جوهر تا حساس را شامل می شوند. و دسته ی دیگر (و بعضی از آن دسته ی اول) موجود به یک وجود دیگر مثلاً نبات اند الی آخر. از این اصل دانسته می شود که موجودات بسیاری که در نحوه ای از وجود متکثرند، در نحوه ی دیگر به یک وجود موجود می گردند [صدرالدین شیرازی، بی تا، ج ۶: ۲۶۶].

اصل دوم: تشکیک در مراتب وجود است. به عبارت دیگر، هرچه وجود قوی تر و از بابت تحصیل تمام تر باشد، در عین بساطت، معانی بیشتری را در بر دارد و اشتمالش بر کمالات پراکنده ی موجودات دیگری غیر از خودش جامع تر است [همان، صص ۳۵ و ۲۶۷].

اصل سوم: از تحقق و ثبوت هر معنی نوعی، در موجود و صدقش بر آن لازم نمی آید که وجودش، وجود آن معنا باشد. به عبارت دیگر، وجودی که معانی بیشتر را در بر دارد، لازم نیست وجودش وجود خاص آن معانی باشد، بلکه به نحو بساطت می باشد. یعنی، همه ی کارهایی که از آن مراتب قبل صادر می شد، از این موجود نیز صادر می شود. مثلاً

وجود انسان، وجود حیوان بما هو حیوان (به شرط لا) نیست، هر چند مشتمل بر حد و معنای حیوان است [همان، صص ۳۶، ۲۶۷ و ۲۶۸].

اصل چهارم: هر چه از کمالات وجودی در موجودی از موجودات، تحقق و ثبوت پیدا کند، ناگزیر باید اصل آن کمال در علتش به گونه ی برتر و کامل تر پدید آمده باشد. به عبارت دیگر، علت باید کمالات معلول را به نحو اعلا و اشرف در بر داشته باشد [همان، صص ۳۷ و ۲۶۸].

بیان قاعده ی بسیط الحقیقه کل الأشياء

ملاصدرا، برای اثبات علم تفصیلی قبل از ایجاد واجب توسط قاعده ی مذکور، ابتدا به بیان اجمالی می پردازد. سپس آن را تفصیلاً بیان می کند تا هرچه روشن تر مقصود خود را شرح داده باشد.

بیان اجمالی

هر هویتی که بتوان چیزی را از آن سلب کرد، ذاتش از ایجاب (ثبوت خود برای خود) و سلب (نفی غیر خود) تحصیل یافته است. این مطلب نیز مسلم است که آن چه از ایجاب و سلب تحصیل یافته باشد، مرکب است. نتیجه ای که از این دو مقدمه به دست می آید این است که: هر هویتی که سلب اشیا از آن جایز باشد، مرکب خواهد بود. حال اگر قضیه به عکس نقیض خود منعکس گردد، نتیجه ی مطلوب حاصل خواهد شد. عکس نقیض قضیه ی مزبور به این ترتیب است: هر هویتی که در ذات خود بسیط الحقیقه باشد، سلب اشیا از آن جایز نخواهد بود که عبارت دیگری از قاعده ی بسیط الحقیقه کل الأشياء است.

بیان تفصیلی

وقتی می گویم انسان فرس نیست، در این صورت ناچار باید سلب فرسیت از انسان از حیث دیگر غیر از حیث انسانیت باشد. همانا انسان از آن جهت که انسان است، انسان است نه چیز دیگر، در حالی که از آن جهت که انسان است، لافرس است. در غیر این صورت لازم می آید، از تعقل انسان بعینه لافرس تعقل شود و از تعقل انسانیت تعقل لافرسیت شود. چرا که این سلب، یک سلب محض نیست، بلکه سلب، نحو خاصی از وجود است. در حالی که امر آن چنان نیست. چرا که ما خیلی از اوقات ماهیت انسان و حقیقت آن را تعقل می کنیم، در حالی که از معنی لافرسیت غافل هستیم و با وجود این، بر



ویدمان لغوی و لغوی خود را و لغوی خود را دید که او خویش از هم

حقیقت انسان صدق می کند که در واقع لافرس است؛ هر چند که این سلب بر آن از جهت معنی و مفهوم انسان، از آن جهت که انسان است، صدق نمی کند.

پس انسان از آن جهت که انسان است (معنی و مفهوم انسان) جز انسان چیز دیگری نیست. [مصدق و واقعیت انسان را صحیح است که بگوئیم لافرس است، ولی از لحاظ مفهوم صحیح نیست، بلکه فقط انسان است]. و هم چنین است، هر ماهیتی از ماهیات من حیث هی جز خودش نیست، ولی در واقع خالی از دو طرف نقیض نیست. پس انسان در حد ذات خودش یا فرس است یا لافرس است، یا فلک است، یا لافلک است و هم چنین است فلک که یا انسان است یا غیرانسان است و هم چنین است سایر اشیای معین. پس اگر برای هر یک از آن‌ها ثبوت آن چه که مابین با آن‌هاست صادق نباشد، در این صورت سلب آن مابین صادق خواهد بود پس برای ذات انسان در واقع و خارج صادق خواهد بود که لافرس است. پس ذات انسان از حیث انسانیت، مرکب از حیثیت انسانیت و حیثیت لافرسیت و سلب سایر اشیای خواهد بود. پس هر موجودی علاوه بر این که مصداق ذات و حقیقت خودش است، و مصداق برای ایجاب سلب محمول دیگر از آن باشد، ناچار باید ذات او مرکب باشد. چرا که تو می توانی صورت آن را (مثلاً انسان) در ذهن حاضر کنی، هم چنین صورت آن امر مسلوب (مثلاً لافرس) را که یا به صورت مواظت یا اشتقاق بر آن حمل شده است، تصور کنی. سپس بین آن‌ها مقایسه کنی و یکی را از دیگری سلب کنی. پس آن چه که شیء به آن، آن است، غیر از آن چیزی است که صدق می کند بر او که آن نیست.

پس زمانی که گفتیم: «زید لا کاتب است»، در این صورت، صورت زید از آن جهت که صورت زید است، لا کاتب نیست، در غیر این صورت زید از آن جهت که زید است، عدم بحت خواهد بود. پس ناچار باید موضوع قضیه مثلاً در قول ما «زید لیس بکاتب» مرکب باشد از زید و امر عدمی دیگری که بدان وسیله کتابت از او سلب می شود. و آن امر عبارت است از قوه و استعداد و امکان و نقص و قصور. اما آن چه که فعلیت مطلق است، از آن حیث که قوه‌ای نیست و کمال محض است، در آن استعدادی نیز نیست و وجوب صرف و تمام صرف، همراه با آن امکان و نقص و توقع نمی باشد.

پس وجود مطلق که هیچ شائبه‌ای از عدم در او نیست، مرکب از قوه و فعل و کمال و نقص نمی باشد؛ ولو به حیث تحلیلی عقلی و به نحوی از لحاظات ذهنی باشد. پس واجب الوجود زمانی که موجود مجرد قائم به ذات بدون هیچ گونه شائبه‌ای از کثرت و امکان باشد، هیچ شیء از اشیا از او سلب نمی شود، بلکه سلب‌ها و

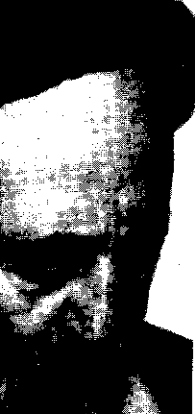
اعدام و نقایص و امکانات از او سلب می شود. برای این که آن‌ها امور عدمی هستند و سلب امور عدمی همان اثبات و تحصیل وجود است.

پس واجب الوجود، تمام هر شیء و کمال هر ناقصی و جبران کننده‌ی هر قصوری و کوتاهی می باشد. پس مسلوب عنه از او، جز نقایص اشیا و قصورات و شرور اشیا نیست؛ برای این که واجب خیر الخیرات (خیر محض) و تمام و کمال وجودات است. پس مرتبه‌ی تمام و کمال شیء به داشتن آن شیء احق و اولی است از آن چیز، و ثبوت آن چیز برای وجودی که تمام و کمال و مرتبه‌ی اعلا‌ی اوست، اوکد و اشد است از ثبوت آن چیز برای خودش [صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۴۸-۴۷؛ صدرالدین شیرازی، بی تا، ج ۶: ۱۱۴-۱۱۰].

اثبات علم سابق تفصیلی

صدرالمآلهین، پس از بیان مقدمات مذکور و این که واجب در عین بساطت خود تمام اشیاست، بیان می کند که چون وجود واجب تعالی وجود کل اشیاست، لذا هر کس آن وجود را تعقل کند، تمام اشیا را نیز تعقل کرده است و چون واجب الوجود به ذات خود، عاقل ذات خودش است، پس تعقل ذاتش تعقل تمام ماسوای خودش نیز هست. و چون تعقل ذات خود، مقدم بر تمامی ماسوای خودش است، پس تعقلش و تمام ماسوای خودش، بر تمام ماسوای خودش سبقت و پیشی دارد [صدرالدین شیرازی، بی تا، ج ۶: ۲۷۰].

پس ثابت شد که علم اول تعالی به تمام اشیا، در مرتبه‌ی ذاتش به ذات خودش پیش از وجود ماسوای خودش حاصل است؛ خواه صور عقلی به ذات او قائم باشند، خواه از ذاتش خارج و منفصل باشند. این به وجهی آن علم کمالی تفصیلی است و به وجهی علم اجمالی. بدان جهت که معلومات با کثرت و تفصیلشان به حسب معنی به یک وجود بسیط موجودند و در این مشهد الهی و مجلای ازلی، تمامی موجودات کشف و آشکار می شوند، به گونه‌ای که هیچ کثرتی در آن‌ها نباشد. پس او در وحدت، تمام موجودات است [همان، ص ۲۷۱]. به عبارت دیگر، چون وجود واجب، وجود تمام اشیاست و واجب به ذات خودش عالم است و چون علم واجب به ذاتش عین ذات خودش می باشد، پس خود ذات و علم به ذات، عین علم به تمام اشیاست. علاوه بر این، چون ذات واجب مقدم بر جمیع اشیاست و علم به ذات عین ذات اوست، پس علم به ذات خود مقدم بر جمیع اشیاست. و چون همین علم به ذات عین علم به جمیع اشیاست، بنابراین علم به جمیع اشیا، مقدم بر وجود آن‌ها خواهد بود. پس علم به جمیع



تو نگردی چیزی گم چیزی مجوتو نگردی چیزی گم چیزی

هر چه گم
خوبی
سخت
گم
مگردد
مگردد
مگردد
مگردد

اسم و صفت فرق است و آن به این صورت است که: اصل هویت هستی محض ذات است، و نفس محمولات عقلی صفت است و ذات اعتبار شده با هر یک از آن محمولات، اسم نامیده می شود. برای مثال، آن چنان که گفته شد، اصل هویت هستی محض، ذات واجب است و کمال علمی مثلاً، صفت و ذات واجب، به لحاظ این که این صفت را دارد، اسم می باشد.

از آن جا که ذات خداوند برای ذات معلوم به علم حضوری است و از آن جا که ذات فاقد هیچ یک از کمالات وجود ماسوا نیست و از آن جا که ذات در حده اعلای بساطت است، چگونه ممکن است که ماسوائی ذات در مرتبه ی ذات برای واجب الوجود، مکشوف و معلوم نباشد؟ این معنای علم ذاتی تفصیلی قبل از ایجاد در نظر صدرالمتألهین است.

است و علم صفت، مقصود لفظ علیم و مفهوم علم نیست، بلکه به این معنی که کلمه و لفظ علیم اسم الاسم است و آن کمال مخصوص صفت می باشد و مفهوم علم، نامی برای آن صفت می باشد و نسبت بین ذات واجب و اسما و صفات و لوازم آن ها مانند نسبت بین وجود و ماهیت است؛ جز این که او وجود صرف است و سایر وجودات از آن منبع ازلی منبث شده اند.

پس همان طور که وجود در نفس ذات خویش موجود است و ماهیت در حد ذات و از حیث نفس خویش موجود نیست، بلکه به وسیله ی وجود و به تبع وجود موجود است، هم چنین است اسما و صفات الهی که از حیث معانی و مفاهیم ذاتیه ی خویش موجود نیستند، بلکه از حیث انطواء اسما و صفات در مرتبه ی ذات و اتحادشان با وجود واجبی موجودند و به همین مقدار از معدوم بودنشان در ازل خارج شده اند. و این همان است که اعیان ثابته نام نهاده اند. پس این اعیان ثابته وجودات خاصه را فاقدند، اما به عرض ذات واجب موجود هستند. یعنی، تمام موجودات تکیه به ذات دارند. حال با توجه به مطالب بیان شده، استدلال بر این که علم واجب تعالی به اشیا قبل از وجود آن هاست، می پردازیم. چون علم واجب تعالی به ذاتش، عبارت از نفس وجودش می باشد، از طرف دیگر این اعیان به وجود ذات او موجودند، بنابراین آن ها نیز به یک تعقل، یعنی تعقل ذات معقول اند. یعنی، ذات واجب که به خود عالم است با همان علم به اعیان ثابته نیز عالم می باشد. البته این اعیان ثابته شامل همه ی مفاهیم اسما و صفات و ماهیات امکانیه می باشد،

اشیا قبل از وجود آن ها در مرتبه ی ذات حق حاصل است. به تقریر دیگر: از آن جا که ذات خداوند برای ذات، معلوم به علم حضوری است و از آن جا که ذات فاقد هیچ یک از کمالات وجود ماسوا نیست و از آن جا که ذات در حد اعلای بساطت است، چگونه ممکن است که ماسوائی ذات در مرتبه ی ذات برای واجب الوجود، مکشوف و معلوم نباشد؟ این معنای علم ذاتی تفصیلی قبل از ایجاد واجب در نظر صدرالمتألهین است.

طریق عرفانی

ملاصدرا برای بیان این طریق نیز ابتدا چهار اصل را بیان می کند و سپس خود استدلال را بر مبنای اصول مذکور بیان می دارد:

اصل اول: هر موجود متصلی به حسب هویت وجودی و با قطع نظر از عوارض لازم و مفارق، مصداق محمولات ذاتی کثیر می باشد. و روشن است که عوارض لازم و مفارق هرگز راهی به متن ذات ندارد و از اصل ذات حکایت نمی کند. مثلاً، اگر گفته شود این موجود انسان است، ذات آن شیء نشان داده شده است. ولی اگر گفته شود، این موجود سیاه است، ذات آن شیء نشان داده نشده است. و این محمولات که از ذات یک شیء انتزاع می شوند، متحد با یکدیگرند و به وجود خود ذات موجودند، نه به وجودی خارج از ذات؛ آن چنان که ماهیات و اجناس و فصول در وجود اتحاد دارند [همان، ص ۲۸۱].

اصل دوم: محمولات ذاتی متکثرند و مصداق یا وجود، واحد می باشد. در ضمن محمولات طبایع کلی هستند، ولی وجود یک هویت شخصی می باشد [پیشین].

اصل سوم: براساس اصل تشکیکی بودن وجود، هر چه وجود کامل تر و شدیدتر باشد، محمولات بیشتری در بر دارد و فضایل و کمالات ذاتی اش بیشتر می باشد. و برعکس، هر چه وجود ضعیف تر باشد، محمولات کمتری را دارد و فضایل و برتری های آن کمتر می باشد. چرا که هر درجه ای از وجود دارای آثار خاصی است که ناشی از کمال و فضیلت ذاتی آن درجه از وجود می باشد. و البته هم چنان که در اصل اول گفته شد، این محمولات از حیث وجود متحدند و همه به وجود خود ذات موجود می باشند [همان، صص ۲۶۹-۲۶۷].

اصل چهارم: هر کس چنین وجودی را بشناسد، محمولاتش را نیز می شناسد؛ چرا که این محمولات به وجود خود ذات موجودند و معرفت و شناخت آن ها نیز عین معرفت و شناخت خود ذات است و نیاز به شناسایی جداگانه ندارد [همان، ص ۲۶۹].

ملاصدرا، پس از بیان مقدمات فوق به بیان مبادی تصویری و اصطلاحاتی که عرفا به کار می برند، از جمله ذات، اسم، صفت و اعیان ثابته می پردازد و می گوید که در میان عرفا، بین ذات و

پس اعیان ثابت با کثرتشان به یک تعقل موجودند، هم چنان که با کثرتشان به یک وجود موجودند. برای این که در آنجا تعقل و وجود یکی است. بدین ترتیب، علم واجب به ماسوا در مرتبه‌ی ذاتش پیش از وجود خاص به آن‌ها ثابت گشت [همان، ص ۲۸۳]. به تقریر دیگر، ذات واجب در مرتبه‌ی ذات خویش مظهر جمیع اسما و صفات است و از آنجا که ذات به علم حضوری عالم به ذات خود می‌باشد و ذات خود را شهود می‌کند، پس باید جمیع اسما و صفات، یعنی همه‌ی ممکنات را نیز شهود کند و عالم به آن‌ها باشد.

تبیین علم پیشین الهی از دیدگاه علامه طباطبائی (ره)

استاد علامه طباطبائی (ره) در تعلیقه‌ی خود بر اسفار، طریق عالی تری برای اثبات علم قبل از ایجاد واجب به غیر را مطرح می‌کند. ایشان می‌فرمایند، علاوه بر تکیه بر قاعده‌ی بسیط الحقیقه، می‌توان از راه دیگری نیز به اثبات مدعا پرداخت. به این صورت که: «یمكن بناء مسألة العلم التفصیلی فی مقام الذات علی الإطلاق الوجودی اللّازم من فرض وجوب الوجود بالذات، اذ کل وجود أو موجود مفروض يستحيل حينئذ سلب احاطته (تعالی) الوجودیة عنه فهو واجد فی مقام ذاته المطلقة غیر المحدود کل کمال وجودی، و ذاته حاضرة عند ذاته اذ لا غیبة هناک لشيء عن شيء للوحدة الحققة و هو العلم فعلمه بذاته عین علمه بکل شيء و هو المطلوب» [همان، ص ۲۷۰].

توضیح این که آن چه را که ملاصدرا از راه قاعده‌ی بسیط الحقیقه به اثبات مدعا می‌پردازد، مبتنی بر اصول اصالت وجود، تشکیک وجود و این که وجود قوی، تمامی کمالات وجود ضعیف را در بر دارد و لذا، برای اثبات مدعا نیاز به مقدمات بیشتری داشتیم. اما این که آیا راهی را می‌توان پیدا کرد که زودتر به مقصد برسیم، علامه به این سؤال پاسخ مثبت داده است و این جواب همان بیان طریق معروف به «اطلاق ذاتی» است. اگر بخواهیم مقابلی برای «اطلاق ذاتی» ذکر کنیم، باید تقیید را مطرح کنیم، حال آن که مقابل بسیط الحقیقه ترکیب قرار دارد. اما بیان برهان به این صورت است که: معنای واجب ذاتی آن است که یک شیء به ضرورت ازلی موجود باشد، یعنی وجود او مقید به هیچ قیدی نباشد و فراتر از هر قیدی و شرطی باشد. حاصل آن که لازمه‌ی وجود ذاتی، اطلاق ذاتی است، و در هر فرض و تقدیری و با وجود و عدم هر شیء و با فرض هر مفهوم و ماهیتی و با فرض هر حیثیت تقییدیه و تعلیلیه، او موجود است. پس هیچ چیزی از او مستور نیست، بلکه او واجد همه است و وجدان هم در آنجا عین حضور است؛ البته نه به نحو مادی، بلکه به نحو تجردی. چون واجب تعالی، به ذات خود علم دارد و ذات واجد هر موجودی که فرض

شود، می‌باشد، پس علم او به ذاتش عین علم اوست به همه‌ی اشیا. پس هر چه در عالم فرض شود، خواه گذشته خواه حال و خواه آینده، خواه مجرد، خواه مادی و خواه مثالی، همه را او عالم است، به وجدان همه‌ی آن‌ها و علم به ذات خود.

ملاحظه کردیم که این برهان یک برهان اینی است که از یکی لوازم واجب و وجوب ذاتی به لازم دیگر آن است. اطلاق ذاتی دلیل انگیزه و به آن پی برده می‌شود. و از اطلاق ذاتی نیز، به حضور ذاتی تمام اشیا برای واجب پی برده می‌شود؛ چرا که این دو ملازم هم‌اند.

از نظر استاد جوادی آملی، این قاعده فراتر از قاعده‌ی بسیط الحقیقه است چرا که قاعده‌ی بسیط الحقیقه مبتنی بر تشکیک وجود است و بنابر تشکیک، هر موجودی که در مرتبه‌ی بالاتر قرار دارد، در عین حال که تمام کمالات مرتبه‌ی پایین را دارد، ممتاز از مرتبه‌ی پایین می‌باشد و سرانجام سلسله به مرتبه‌ای می‌رسد که بالاتر از آن مرتبه‌ای یافت نشود و تمام کمالات مراتب پایین را دارد. و هیچ حدی ندارد، بلکه حدش آن است که حد ندارد. و این یک نظر متوسط است. زیرا نظر نهایی در معرفه الله تبارک و تعالی آن است که صفات ذاتی او هرگز حد ندارد، چه رسد به ذات او. معنای اطلاق ذاتی این نیست که: «أنه محدود بأنه لا حد له»، بلکه معنایش آن است که: «لیس له حد»، یعنی حد نداشته‌ی به نحو سلب تحصیلی است، نه به نحو ایجاب عدولی. چون حد ندارد، لذا حجاب هم نخواهد داشت. نه چیزی از او محجوب، و نه او از چیزی محجوب است. آن چه واضح است، این است که در این نظر بر وحدت شخصی وجود تکیه می‌شود و ماسوای ظهور او می‌باشد و اگر قرار است تشکیکی باشد، در مظاهر وجودی واجب تعالی است، نه در وجود مطلق. حال آن که در قاعده‌ی بسیط الحقیقه، خود وجود به طور کلی در معرض تشکیک قرار دارد که اعلی مرتبه‌ی آن واجب الوجود می‌باشد [جوادی آملی، بی تا، ج ۶، بخش ۳: ۱۹۹-۱۹۸].

منابع

۱. صدرالدین شیرازی محمدبن ابراهیم. الشواهد الربوبیه. تصحیح و تعلیق و مقدمه‌ی سید جلال الدین آشتیانی. مرکز نشر دانشگاهی. مشهد. چاپ دوم. ۱۳۶۰.
۲. الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة (ج ۶).
۳. مجموعه مقالات همایش جهانی ملاصدرا، ج ۲، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، اول خرداد ماه ۱۳۷۸، ص ۳۶۲.
۴. ابراهیمی دینانی، غلامحسین. نیایش فیلسوف. دانشگاه علوم اسلامی رضوی. مشهد. چاپ اول. ۱۳۷۷.
۵. جوادی آملی، عبدالله. شرح حکمت متعالیه. (ج ۶، بخش ۳).

هر چیزی گم چیزی معجزه نو نگردی چیزی گم چیزی معجزه نو

